



یوسف آرینتا
10.07.2010



انتاگونیزم جنگ و صلح

جنگ و صلح پدیده‌های متعارض اند، درحقیقت اقتصاد تعریف این تعارض تاریخ میسازد. درنشر یا پخش ادیان از یک سرزمین به بخشی‌های دیگری از جهان، باور دینی روکش اهداف اقتصادی بوده است. اگر بدست آوردن هدف و توقعات اقتصادی با مدارا میسر نشده است مسئله با تعرض، جنگ و سرکوب این و یا آن دیگری پایان یافته است. مراجعه به تاریخ امپراتوری‌های دینی، خواننده با دقت و با اندیشه را به سادگی به آنبرآئینه خودنمائی‌های تاریخی میبرد. تاریخ نویسان و یا کارشناسان دینی سمت‌های تحکم باوری‌شان و تفاسیر عقیدتی جنگ‌های مذهبی را روشن میسازند نه آن بخش‌های را که اهداف اقتصادی و استیلاجویانه و غیر انسانی بر منابع و امکانات حیاتی دیگران بوده است.

در پایان سده 13 و 14 مسیحی توانائی‌های نظامی ادیان بزرگ تا حدی با هم برابر و نیز مرزهای سیاسی آنها باهم پیوست می‌شود، و این دوران پایان تصادم‌های نظامی قنرت‌های دینی برای توسعه باورش‌شان از راه جنگ و احمال زور است. ولی دیده می‌شود که جنگ‌ها پایان نمی‌آید و کماکان پدیده جنگ و صلح و یا تعارض جنگ و صلح با همان مفاهیم (تعارض اقتصادی) با انگیزه‌های تازه و امروزی ادامه می‌آید. استعمار، ناسیونالیزم، شوئنیزم این‌ها پایه‌های اقتصاد تعرض پسا عصر حاکمیت دینی اند. این سه پدیده حدود سه سده (سده 17 تا نیمه سده 20) سرنوشت صلح و جنگ جهان را با خود یدک کشید. کشانیده شدن استعمار اروپائیان به دیگر سرزمین‌ها و قاره‌ها، جنگ‌های داخل اروپا، تولد و مرگ امپراتوری‌های اروپائی؛ لشکر کشی‌های ناپلیون، جنگ جهانی اول (که بیشتر اروپائی بود) هم زمان با تولد اتحادشوروی، جنگ جهانی دوم با ظهور و سقوط هیتلرو باز شدن پای امریکا به اروپا، پیامد‌های قدرت نمائی (استعمار، ناسیونالیزم و شوئنیزم) بود. جنگ جهانی که برای آغاز آن هراستدلال بتراشند و طرف‌های متخاصم به هر شکلی که برای آن چشم‌ابروی مصنوعی درست کنند، در واقعیت، جهان‌گشائی آلمان از گرایش به سمت استیلاگری اقتصاد صنعتی زیر روکش اندیشه نازیسم مایه می‌گرفته است، طبعاً اهداف طرف‌های دیگر جنگ به تنهائی توقف ماشین نظامی و جنگی عامل جنگ " آلمان نازی" نبوده بلکه کاستن برتری قهر آمیز اقتصادی آلمان بوده است.

در میانه جنگ جهانی دوم زمانیکه افزار جنگی و اقتصادی ایالات متحده از نیم قاره شمالی امریکا بیرون و به اروپا می‌رسد توانائی‌های اقتصادی و روانی‌اش را بر اروپائیان می‌قبولاند البته نه به همان شیوه‌ی که آلمان نازی می‌خواست. با پیروزی نظامی اتحاد شوروی و ایالات متحده بر محور آلمان وضعیت سیاسی جهان کاملاً رنگ دیگری به خود می‌گیرد. ختم جنگ دوم جهانی پایان سلطه اروپائیان و طلوع قدرت ایالات متحده را برای جهان اعلام می‌دارد. تا پیش از پایان جنگ، هیتلر خودش را در تقابل با اتحاد شوروی میدید. با سقوط آلمان دوران تازه تقابل ایالات متحده و شوروی آغاز شد. تقابل

اتحاد شوروی و ایالات متحده در یک تغییر تاریخی تازه در تداوم همان پدیده های اقتصادی بود که در تمام دوران تمدن بشر جایش را در تعارض جنگ و صلح داشته است.

پس از پایان جنگ جهانی دوم تعارض جنگ و صلح در تقابل دو قدرت بزرگ جهان شوروی و ایالات متحده تعریف "نو استعماری" یافت. اینبار با حضور نظامی و اقماری سازی جغرافیائی و اقتصادی، جهان دو قطبی بوجود آمد. این دو قطبی شدن حدود پنجاه ساله بر بنیاد دکتورین اقتصادی و نظامیگری بود و هر کدام از قطب ها بخشی از جهان را زیر چتر استعمار نو داشت.

در پایان جنگ جهانی دوم ایالات متحده با حفظ نیروهای نظامی اش در آلمان و بخشهای دیگر از اروپای غربی ساختار ناتو (سازمان نظامی ائتلاف شمالی) را ایجاد و به مثابه افزار و سمبول سلطه اش بر جهان حفظ کرد. اتحاد شوروی در اروپای شرقی و بخشی از شرق آلمان قدرت نظامی و سیاسی اش را نگهداشت و به تعقیب ایجاد سازمان ناتو پیمان نظامی وارسا را میسازد. این اتحاد های نظامی افزار استعمار نو بود.

با پایان جنگ جهانی دوم اتحاد شوروی و ایالات متحده دو امپراتوری برآمده از جنگ، تا زمان از هم پاشی شوروی رویارویی مستقیم باهمدیگر نداشتند ولی سلاح، پول و نظامیان شان در بیشترین بخش های از جهان و در بسیاری از بحران ها و تصادمات حضور سایه نی و یا روشن داشته است. از بیست چند مورد تشبثات نظامی از جانب ایالات متحده و اتحاد شوروی "وقت" به تذکر سه مورد که عواقب و پیامد آن تا امروز مشهود است اکتفا میکنیم. جنگ کوریا (1950-1953) با حضور مستقیم نظامیان امریکا و حضور سایه ای شوروی در این جنگ، بحران دو کوریا تا امروز ادامه دارد. نبرد مستقیم نظامیان ایالات متحده (1960-1975) در ویتنام و کامبوج، حضور سایه ای اتحاد شوروی با سلاح، پول و همکاری های نظامی با دولت ویتنام و نیروهای ویتکانگ در جنوب. حضور و سهم گیری مستقیم نیرو های نظامی اتحاد شوروی در جنگ های سال 1980 - 1986 در افغانستان، در برابر آن حضور سایه ای ایالات متحده با حضور کارشناسان نظامی و اطلاعاتی، کمک سلاح و پول به مجاهدین تا سقوط دولت داکتر نجیب الله. 1990 افول امپراتوری شوروی و بی جلو شدن امپراتوری ایالات متحده.

سالهای پسا جنگ جهانی تا سقوط دولت سوسیالیستی اتحاد شوروی، دوران نیم قرنه تصادم های ایدئولوژیک دو امپراتوری بود. سیاست های اقتصادی درون آن دو نظام مبنای حاکمیت سیاسی شان را میساخت. جنگ سرد، و درگیری های علنی و مخفی آن دو ابر قدرت جهان را به سمت سکون اقتصادی دیکته شده و سکوت مستبدانه سیاسی بُرد. هر دو دولت یکی زیر پوشش دفع فعالیت های ضد شوروی و ضد کمونیستی و دیگری علیه فعالیت نیروهای کمونیسم در درون خانه و بیرون از قلمروهای جغرافیائی شان از هیچ نوع توطئه، سرکوب، و اعدامهای مخفی ویا علنی ابا نداشتند. اگر کارنامه نقض حقوق اساسی در جوامع آنزمان آن دو امپراتوری بدقت نگاه شود در اعمال شان تفاوت 99 و 100 نمایابد. در شوروی کی جی بی و در ایالات متحده اف بی آی و سی آی ای بخصوص در زمان بنیاد گذار آن "ادگار هور" با این شعار که خون کمونیست ها مباح است، یک افتزاح دوران جنگ سرد بود. نفوذ متعادل دو امپراتوری بر نظامها و ساختار های جهانی عملاً موجب شده بود که در بخشهای از جهان بسیاری از نظام های دیکتاتور (نظامی و خانوادگی) وابسته به امپراتوری ها با قنرت مطلقه و مشت آهنین بر مردمان شان حکم برانند. میزان جنایت و کشتار در سده بیست با سده های پیشین قابل مقایسه نیست. پس از سقوط اتحاد شوروی کشورهای اقماری شوروی و نیز شماری از اقماری ایالات متحده آمریکا از قید سلطه ایدئولوژیک قییم هایشان رها شدند. شماری از آنها رفتند به سمت یافتن تفکر ملی، شیوه ها و سیستم های اقتصادی کار آمد. بُرد اراده ملی باخت ها و دردهای فراوانی برای بسیاری از کشور ها به همراه داشته است ولی ارزش آنرا داشت تا از بازیافتن آزادی، هویت ملی و فرهنگی شان افتخار کنند. تولد و انتخاب شیوه های اقتصادی تازه در شمار وسیع از کشورها در اروپای شرقی، امریکای لاتین و جنوب شرق آسیا مبنای حاکمیت های دموکراتیک و مردمی شده است. کشورهای دیکتاتور سنتی دیگر آن پشتوانه و پایه های محکم پیشین را ندارند. استبداد اندیشیه و استبداد سرمایه بین المللی:

رقابت دو استبداد حاکم بر جهان طی سالهای (1945-1991) چرخ پیشرفت اقتصادی و فرهنگی در کشور های رو به انکشاف یا اقماری را کند ساخته بود. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در جمهوریت هایش زیر ساخت های اقتصاد گویا نظام "سوسیالیستی" را در برنامه داشت ولی، در واقعیت سلسله مراتب حزبی و دولتی "سوسیالیزم طبقاتی" را میساخت و گروه های سرمایه دار شناخته شده و گیم نام را در بسیاری از رده های بالای حاکمیت حزبی و دولتی بوجود آورده بود. پیوند ها در سلسله مراتب حزبی و دولتی در

جمهوریت ها و با حزب و دولت مرکزی در ماسکو ظاهر و باطن متفاوت داشت و رابطه های غیر اخلاقی سیاسی و پولی بین مقامات محکم شده بود. به همین سبب پس از سقوط اتحاد شوروی در بسیاری از جمهوریت های اتحاد شوروی با خانوادگی شدن قدرت دولتی، طبقه کارگر و طبقات پائینی حزبی و دولتی به محتاج ترین طبقه اجتماعی پسا شوروی تبدیل شد.

در سالهای پس از جنگ ایالات متحده دست به ایجاد ساختارهای اقتصادی جهانی زد. بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، برنامه کمک های ایالات متحده (ای آی دی) افزاینده نظارت به اهداف سیاسی امریکا در سراسر جهان بود. کمک ایالات متحده از هر کانالی که برای طرف معامله تجویز میشد طبعاً در مطابقت به اهداف سیاست درازمدت امریکا میبود. قروض و یا کمک های که پرداخته میشد بسا شرائط بسیار سخت و خفت آور برای کشور محتاج داشت. کشورهایی که سعی میداشتند زیر بار آن سیاست ها نروند با تعذیرات گوناگون مواجه میشدند. باری هنری کیسنجر وزیر خارجه امریکا (1973-1977) گفته بود " ما به کسی سر دوستی نداریم در قدم اول منافع ملی ما مطرح است." این پالیسی پس از اینکه امریکا به امپراتور بی رقیب تبدیل شد جنبه خشنتر رسواتر و بیشتر نظامیگرانه به خود گرفته است.

زمانی تقسیم دنیا با خصومت و امروز تقسیم دنیا با دوستی:

ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی "سوسیالیستی" سالهای پس از جنگ جهانی را تا سقوط اتحاد شوروی با خصومت و در مواقعی در وضعیت رودرروئی سپری کردند. ولی این رودرروئی ها معمولاً از مرزهای دو کشور دور میبود. یک نمونه از آن بحران موشکی کوبا در سال 1962 و احتمال بروز درگیری هسته ای دو ابر قدرت. وجود و خطر سلاح پرقدرت هسته ای در زرادخانه تسلیحاتی دو کشور به آنها اجازه نمیداد که به مرزهای همدیگر نزدیک شوند و ایجاد تنش کنند، چنانچه در جنگ شوروی و مجاهدین سهم جانب امریکا با ارسال پول، تسلیحات و اعزام مشاورین نظامی و کارشناسان جنگ چریکی بود. بناءً همه رقابت ها را بدورها از مرزهایشان و به قاره های دیگر و به کشورهای دوتر میکشاندند. آن دو کشور به روشنی میدانستند، اگر تنش در نزدیکی مرزهایشان پیش می آید دلواپسی ملت های شان بیشتر و احتمالاً نارامی های داخلی به همراه دارد. این مسئله در پیآمد های حمله به افغانستان برای اتحاد شوروی پیش آمد. با آغاز جنگ دو مسئله اساسی در هم پاشی امپراتوری شوروی عبارت بود از برهم خوردن وضعیت سایکولوژی مردم از طولانی شدن جنگ افغانستان، کشته شدن شمار بیش از ده هزار فرزندان شان و خالی شدن کیسه دولت و پتترین مغازه ها از مواد اولیه زندگی برای مردم عادی.

پس از سقوط امپراتوری 60 ساله شوروی و جدا شدن روسیه از جمهوریت های متحد و ایجاد تشکل فدراسیون روسیه مدل مدیریت اقتصادی به شیوه "اقتصاد کمونیستی زمان جنگ" از هم پاشید و پیآمد اقتصادی بدتر از پیش برای همه جمهوریت ها پیشین و روسیه به همراه داشت. حدود بیست سال وقت گرفت تا روسیه با از سرگرفتن و فروش تولیدات نفت خام، گاز و فلزات سیاه و سفید و ایجاد مناسبات نزدیک تجاری با اتحادیه اروپا، امریکا و چین وضعیت اقتصادی و زندگی مردم را بهبود بخشد و بخش از صنایع نظامی اش را مدرنسازی کند. این دست آورد هاهمزمان با فرصتی های است که ایالات متحده رقیب سیاسی پیشین اش در منجلااب مشابه در جنگ بوسنیا، افغانستان و عراق گیر افتاد. در این زمان افغانستان دیگر هم مرز روسیه نیست. نظاره گر وضعیت جنگ و پسا جنگ است. به همین سبب روسیه به جمع پسینترین کشور در پروسه جنگ و صلح افغانستان قرار گرفته است.

سرزمین بزرگ با منابع سرشار از مواد خام دایم پشتوانه سایکولوژی هژمونیستی روسیه بوده است. پس از حدود بیست سال با درآمد کلان از فروش تولیدات ذخائر زیر زمین و پر شدن خزانه دولت هژمونیزم دوران شوروی سابق بازگشته است. دیدار آخر پرزدنت مدویدوف رئیس جمهور روسیه در پایان ماه جولای از ایالات متحده با گفتگوی صمیمانه و بلند پروازانه با بارک اوباما، آنها تلاش دارند که این بار روسیه و امریکا مسائل جهان را با دوستی زیر زره بین داشته باشند. چرا باهم نزدیکی این دو ابر قدرت در این فرصت؟ سه علت عمده را میتوان برشمرد (1) کم خطر ساختن روسیه در فرصتی که دولت امریکا با بحران جنگ و بحران مالی داخلی مواجه است. اگر اتفاق دیگری برای امریکا پیش میاید "مانند حمله به ایران" نباید روسیه در مسئله دخالتی داشته باشد. ایالت متحده با برداشتن دست حمایت از اوکراین و کاستن از علاقه شدید نسبت به رئیس جمهور گرجستان قبلاً امتیازاتی برای روسیه داده است و گمان میرود به توافق رسیده اند که شماری از کشورهای آسیای میانه را در قیمومیت دوگانه داشته باشند. قرغیزستان و تاجکستان و تا حدی ترکمنستان شامل آن است و طبیعی است که ازبکستان نیز در آینده به آن جمع بپیوندد. (2)

جلوگیری از نفوذ و هاز بیش از حد چین بر منابع آسیای میانه که به مذاق ایالات متحده و روسیه هر دور برابر نیست. نزدیکی ستراتیژیکی روسیه و امریکا در فرصتی صورت میگیرد که ایالات متحده کسر وسیع بودجه دارد، در زمینه مازاد تجارت چین و ارزش برابری دالر در برابر "ین" چینی و مسئله تایوان بیش از هر وقت دیگر درگیر شده است. (3) پس از سقوط اتحاد شوروی حدود سه ملیون یهودی شوروی پیشین به اسرائیل مهاجرت کرد ولی هنوز ریشه های یهودی در روسیه عمیق است. روسهای یهودی ساکن اسرائیل، هنوز روسیه را بنام (مادر بزرگ) یاد میکنند. در بین این شمار کلان یهودیان مهاجر و نیز در داخل روسیه سیاستمداران و سرمایه داران (مصروف در معامله نفت، طلا و الماس) که پیشینه کاری در دستگاه دولت شوروی داشتند امروز به لابیهای پر نفوذ و مؤفق تبدیل شده اند و تلاش دارند دولت روسیه در مسیر سیاست امریکا بکشانند. لابیهای پر قدرت بودند که لغو قرارداد فروش موشک های اس 300 روسی را به ایران وسیله شد. طبعاً همسو شدن سیاست روسیه با ستراتیژی امریکا حامی اسرائیل در بلعیدن سر زمین ها و ایجاد محدودیت های سیاسی و اقتصادی بر مردم فلسطین و ساختار دولت آینده فلسطین و زیر فشار گرفتن کشورهای سوریه، لبنان، اردن و مصر به اسرائیل را یاری میرساند.

سه عاملی که در بالا تذکر داده شد با سایکولوژی تازه هژمونیک دولت روسیه کاملاً سازگار است. تاریخ نشان داد که روسها حتی در دوران حاکمیت گویا "سوسیالیستی" نتوانستند سوا از آن سایکولوژی "نگاهی از بالا بر دیگران" دست بردارند.

" جو سولوو" از اعضای جنبش کمونیستی افریقای جنوبی که در پیروزی حرکت انقلابی بر اپارتاید سهم برجسته داشت در سال 1989 (در فاصله سقوط اتحاد شوروی) اندیشه های حزبش را چنین جمع بندی میکند که سوسیالیزم شکست نخورده باید دموکراسی واقعی انکشاف یابد، اومیگوید " همه اعضای جامعه حقوق اساسی، آزادی، تشکیلات، سخن، تفکر، مطبوعات، سفر، انتخاب محل زیست، باور و مذهب، آزادی کامل ایجاد اتحایه های کارگری از جمله حق تظاهرات، انتخاب دموکراتیک و رأی آزاد را داشته باشند." این برداشت (جو سولوو) در حاکمیت اتحاد شوروی با تعبیراتی چون دیکتاتوری کارگری، اطاعت در سلسله مراتب حزب حاکم، تحکم از بالائی ها فرمانبری از پائین ها، گرفتن توانائی خود کفائی فکری از مردم. کوتاه سخن (زندگی نومنکلاتوری حزبی) جای همه پدیده و عملکرد های سوسیالیستی را عوض کرده بود. در سالهای هفتاد-هشتاد سده پیش اگر کسی مدتی را در اتحاد شوروی وقت گذرانیده و با دقت با اندیشه ناراضیان خاموش که بخش بزرگ جامعه شوروی آنزمان را میساختند آشنا بوده باشد طبعاً، گوشه های تاریک و روشن نارضایتی را در همه جا میدیدند. میخائیل گرباچف آگاهانه و شاید هم ناخود آگاه فیوز دیگری را که به شدت و فشار بخار درون آن تراکم شده بود، برداشت. وگرنه اتفاق انفجار خطرناک قابل پیش بینی بود.

روسیه 2010 و پس از آن:

در دولت فعلی روسیه استبداد سرمایه نفتی- گازی آسیای میانه ببرد ولی، هنوز آن جاغور برزگ روسیه امروز ارتجاعیتر از ایالات متحده است. سیستم سرمایه داری روسیه نسبت به هر کشور دیگر فاسد، مافیائی و استثمارگر است. این سرمایه دارهای مرتبط با فساد و مافیای دولتی روسیه اند که گروهک های مافیائی و فاشیستی را در شهرهای بزرگ روسیه علیه آسیائی و سیاه پوستان تمویل میکنند.

روسیه میخواهد سهم شاخصتری از منابع نفتی و گازی آسیای میانه ببرد ولی، هنوز آن جاغور برزگ بلعیدن همه ی آن منابع عظیم را ندارد. پس کنار آمدن با ایالات متحده و دو به دو دست بهم دادن است تا نفوذ چین را که توانائی بالاتر از تک تک روسیه و امریکا در منطقه دارد از آن منابع تا حدی دور نگهدارد. "هفت خواهر" یا هفت کمپنی نفتی غرب بر 15 درصد منابع نفت دست رسی دارند بقیه 85 درصد در اختیار کشور ها ویا کمپانی های است که در حوضه اختیارات غرب نیست. ولی، با آنهم این هفت کمپنی غربی است که حجم تولید و قیمت نفت را تعیین میکند. معیار قدرت در جهان مساوی است به تصاحب منابع انرژی در جهان و این توانائی هنوز در اختیار غرب است نه روسیه. اینجاست که با معامله روی منابع دیگران روسیه به همه گونه آدم فروشی حاضر است.